



• درآمد

اعتقاد و علاقه عمیق شهید هاشمی نژاد به ضرورت کار تشکیلاتی سبب شد که وی به رغم استنفاف از قبول مسئولیت اجرائی، دبیر کلسی این حزب را بپذیرد، اما در آن سمت نیز پیوسته به فکر آموزش نسل جوان و روشنگری در زمینه حریمات انحرافی بود. در این گفتگو به پاره‌ای از این تلاش‌ها اشارت رفته است.

■ **شهید هاشمی نژاد و حزب جمهوری» در گفت و شنود**
شاهد یاران با حجت الاسلام غلامرضا اسدی

در حزب هم به دنبال کار فرهنگی بود...

مخالفت برخاستند. شاگردان شهید هاشمی نژاد اکثر نسل جوان پرشور و پرنرزی بودند و در حوزه نقش تعیین کننده و تأثیرگذار داشتند. در روزهایی که شهید هاشمی نژاد، آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله طبری درس را تعطیل می‌کردند، هرچند اساتید دیگر مایل نبودند درس را تعطیل کنند، این طلاب جوان، کلاس‌های دیگر را هم تعطیل می‌کردند. این فضای فکری و سیاسی حوزه بود. کلاس‌های ایشان در حوزه پرجمعیت‌ترین کلاس‌ها بود و نسل جوان روی ذائقه‌های دینی و مذهبی و به دلیل عدم وابستگی‌های سیاسی، در درس‌های ایشان شرکت می‌کردند. آیا این اقبال به کلاس‌های ایشان، مشکلاتی را برایشان به وجود نیاورد؟

چرا، کسانی که مخالف خط امام بودند، مشکلاتی را برای ایشان به وجود می‌آوردند و تهمت‌های زیادی مثل توده‌ای، کمونیست و تارک‌الصلوه به ایشان می‌زدند که دفاع از آنها هم آسان نبود و آثاری هم داشت و هم ساواک، هم متحجرین و هم بی‌تفاوت‌ها از همه سو ایشان را مورد هجمه قرار می‌دادند. یکی از میادینی که شهید هاشمی نژاد در آن شرکت داشتند، منبر بود که بیشترین حوزه تأثیرش در هیئات مذهبی بود که گاهی از متحجرین متأثر بودند. آیا چنین دوگانگی‌ای در هیئت‌ها هم پیش می‌آمد؟

متحجرین هیچ‌گاه به سراغ منبری‌هایی که از خط امام دفاع می‌کردند، نمی‌رفتند و اساساً چنین وعظی را دعوت نمی‌کردند. چون به حرکت، مبارزه و درگیری با رژیم هیچ اعتقادی نداشتند. آنها معتقد به حفظ وضع موجود بودند و حتی آن را توجیه دینی هم می‌کردند و شعار سلطان ظل‌الله می‌دادند و بعد هم دلیل می‌آوردند که تنها نظامی که در میان کشورهای اسلامی، شیعه است، رژیم شاه ایران است، این بود که به طرف نیروهای طرفدار امام و پیشگام و خط‌شکن، هیچگاه روی نمی‌آوردند. امروز هم که سسی‌سند از انقلاب گذشته، باز هم متحجرینی هستند که حاضر نیستند از یک طلبه جوان طرفدار خط امام و رهبری دعوت کنند.

سؤال من شخصاً به دوگانگی آقای محمدرضا نوغانی و شهید هاشمی نژاد مربوط می‌شود. در این زمینه توضیح بفرمائید.

آقای نوغانی و دارودسته‌اش یک تیپ بودند و «مجمع محدثین» را تشکیل داده بودند و از امکانات رژیم، اوقاف و ساواک و منبر و آستان قدس برخوردار بودند و همه چیز را در اختیار داشتند. یاران امام و پیروان اندیشه امام اصلاً در این حوزه‌ها راه نداشتند

تخصصی ایشان چه بود؟
ایشان در دو سه زمینه بحث‌هایی داشتند؛ یکی درس‌های مرسوم حوزه از جمله مکاسب و کفایه و رسائل که درس‌های عالی حوزه بودند و دوم در مرکز به نام «کانون نشر حقایق» در روزهای جمعه، نسل جوان را که مورد تهاجم دشمن قرار گرفته و سئوال‌ات و شبهاتی برایش مطرح شده بود، راهنمایی می‌کردند و رودرو به سئوال‌ات آنها پاسخ می‌دادند. سوم جلساتی برای طلاب جوان داشتند به عنوان «بحث و مناظره» و هدف ایشان این بود که طلاب جوان را برای بحث‌های اساسی و کلامی و سیاسی با جریان‌های سیاسی آشنا کنند و چهارم نقش ایشان به عنوان خطیب و سخنور است که از طریق منبر

در سخنرانی‌های پرشور و حرارت و انقلابی خود پیوسته از شهادت سخن می‌گفت. یک روز گفتیم: «آقای هاشمی نژاد! احساس من این است که شما بعد از پیروزی انقلاب خیلی پخته‌تر شده‌اید. آن روزها وقتی می‌گفتیم بیانیید سخنرانی، می‌گفتید جمعیتش چطور است، ولی حالا وقتی می‌گوئیم بیانیید، می‌گوئید نفر هم باشند، می‌آیم و صحبت می‌کنم.» می‌گفت: «این خاصیت انقلاب است که انسان را مخلص می‌کند.»

به روشنگری می‌پرداختند و مباحثی جدی را در سطح جامعه مطرح می‌کردند.

کلاس‌های حوزوی ایشان چه کیفیتی داشتند؟
ابتدا بهتر است اشاره‌ای به وضعیت و شرایط حوزه مشهد در سال‌های ۴۱ و ۴۲ بکنم. در آن سال‌ها عده‌ای از روحانیون به رژیم وابسته بودند و از طریق منبر و رادیو و تلویزیون و امکانات به دفاع از نظام می‌پرداختند و از طریق اوقاف درآمد‌های زیادی داشتند و رژیم هم از آنها حمایت می‌کرد. اینها برای خودشان تشکیلاتی داشتند. یک عده هم آدم‌های بی‌تفاوت بودند که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می‌کردند. یک عده هم متحجرینی بودند که از سال ۴۱ با حرکت امام به

اولین آشنایی شما با شهید هاشمی نژاد کجا و چگونه بود؟
اولاً خوشوقتم از اینکه فرصتی در اختیار اینجانب گذاشته شد تا در مورد شهید بزرگوار جناب حجت‌الاسلام والمسلمین شهید هاشمی نژاد با یکدیگر به گفتگو بنشینیم. آشنایی من با شهید هاشمی نژاد برمی‌گردد به سال‌های قبل از پیروزی انقلاب که من به عنوان یک طلبه ساده و بدون گرایش سیاسی در سال ۱۳۴۰ از حوزه علمیه شهرستان فردوس در جنوب خراسان به حوزه علمیه مشهد راه پیدا کردم و بدون هیچ گرایش سیاسی به مسائلی که در مملکت جریان داشتند، تحصیل می‌کردم و هیچ تصویری از مسائل سیاسی نداشتم. با حرکت بن‌ظیر و قیام قهرمانانه حضرت امام (ره) که در سرتاسر ایران آغاز شد و امام همچون کوهی استوار در مقابل تمام توطئه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و طرح‌های دشمن، آگاهانه ایستادگی کرد، من هم مانند بسیاری از طلاب جوان که به دین علاقه داشتند و پیروزی اسلام بر کفر را طالب بودند، عشق و علاقه خود را نسبت به راه و حرکت امام ابراز داشتم.

در سال‌های ۴۱، ۴۲ که حرکت امام آغاز شد، به‌طور طبیعی در همه جا تحول رخ داد و این تحول بیشترین از حوزه‌های علمیه و توسط یاران و شاگردان امام آغاز شد و گسترش پیدا کرد. آن روزها چند چهره مشخص در مشهد بودند که ناشر افکار امام و پیشگام و پیشواز و بسیار تأثیرگذار بودند و در آن روزگار سیاه، خط امام، خط امامت و ولایت و خط مبارزه با دشمن را که از طرف امام اعلام می‌شد، پشتیبانی و حمایت می‌کردند. این سه شخصیت، هم پیمان و هم قسم بودند و متحد شده بودند که در خط امام و راه امام و راه پیروزی اسلام بر نظام شاهنشاهی تلاش کنند، این بود که آن روزها جلسات و محافل و سخنرانی‌های گوناگونی در مشهد برگزار می‌شد و من به عنوان یک طلبه پرشور و پرنرزی که آمال و خواسته‌ها و آرزوهایم را در وجود امام و یاران ایشان متجلی می‌دیدم، این سیل خروشان و این حرکت پهنه تاریخ، مرا هم در برگرفت و از آنجا ابتدا با شهید هاشمی نژاد و سپس با آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله طبری آشنا شدم و در جلسات سخنرانی پرشور و حرکت‌آفرین شهید هاشمی نژاد شرکت کردم.

آیا با شهید هاشمی نژاد در حوزه هم آشنایی داشتید؟
قبل از شروع نهضت در فردوس بودم و بعد از حرکت امام با این سه چهره آشنا شدم که هر سه به عنوان مدرسین زبده حوزه علمیه مشهد مطرح بودند.

شهید هاشمی نژاد چه مباحثی را درس می‌دادند و حوزه



و دعوت نمی شدند.

آیا تقابلی بین آنها بود؟

بله، یک عده پای منبر اینها می رفتند و یک عده پای منبر آنها و تقابل هم همیشه وجود داشت. گاهی هم طلبه های جوان می رفتند و منبر محمدرضا نوغانی را که خطیب زبردستی هم بود، به تعطیلی می کشاندند، چون او از رژیم طرفداری می کرد و طلاب نمی توانستند تحمل کنند.

آیا شهید هاشمی نژاد هم در این تحرکات تاثیر گذار بودند؟

بله، به عنوان نمونه هنگامی که جلال آل احمد از دنیا رفت، شهید هاشمی نژاد، آیت الله خامنه ای و آیت الله طیبی در مسجد حاج ملاهاشم به عنوان بزرگداشت و قدردانی از نویسنده ای که وابستگی به روحانیت داشته، مجلس یادبودی را برگزار کردند. در آن جلسه شهید هاشمی نژاد سخنرانی و از جلال آل احمد دفاع کرد. در آن زمان کسی جرئت نمی کرد از این کارها بکند و این از بیداری و شهامت و هوشیاری یاران امام بود. یادم هست از تهران هم افرادی از تهران آمده بودند، مثل هزار خانی و شعرا و نویسندگان دیگر.

در سال ۴۲ حادثه مسجد فیل اتفاق افتاد. آیا شما حضور داشتید؟

من به عنوان یک طلبه علاقمند به جلساتی که افرادی علیه نظام سخنرانی می کردند، می رفتم. این نوع جلسات هم محدود به دو سه نفر بود. آن شی هم که می خواستند شهید هاشمی نژاد را دستگیر کنند، خود من حضور داشتم و بعد از دستگیری ایشان، چند تن از بازاری ها هم به شهادت رسیدند و در مجلس ختم آنها هم هر کسی جرئت نمی کرد شرکت کند. من در پانین خیابان در مجلس تحریح شهدای مسجد فیل که از طرف خانواده های آنها برگزار شد، شرکت داشتم و طلاب جوانی که مقلد و پیرو امام بود، شرکت کردند.

حادثه مسجد فیل چگونه شکل گرفت و چرا رژیم نسبت به منبر های شهید هاشمی نژاد این قدر حساسیت به خرج داد که دستور تیراندازی داد؟

رژیم تصور نمی کرد که مردم حاضر به مقاومت باشند. شهید هاشمی نژاد علیه رژیم و درباره رفتارندوم و دفاع از قانون اساسی صحبت کرد و اینکه انسان ها در تعیین حق سرنوشت خودشان آزادند و به خصوص روی آزادی زنان تکیه کرد که می خواهند زن را به صورت ملعبه ای در بیارند و خیلی منطقی و استدلالی حرف هایش را زد و بعد هم از منبر پانین آمد و نشست. مامورین شهرپانی مسجد را محاصره کرده بودند و می خواستند ایشان را دستگیر کنند. شهید هاشمی نژاد بعد از منبر گفت که من آماده ام، می خواستند ایشان را به طرف ماشینی که جلوی مسجد ایستاده بود، ببرند که مردم ایستادگی کردند و نگذاشتند. تمام نیروهای ارتش و شهرپانی و زاندارمری وارد میدان شده بودند که ایشان را ببرند و مردم را متفرق می کردند که بتوانند به آسانی شهید هاشمی نژاد را دستگیر کنند، ولی مردم نمی گذاشتند و جلوی حرکت ماشین را گرفتند و گفتند ایشان گناهی نکرده، منبر رفته و لذا در آنجا بود که دستور تیراندازی دادند. ماموران رژیم

این جلسات چه موقع تشکیل شد؟

از نخستین کسانی که با آیت الله خامنه ای ارتباط برقرار کردند، من بودم و این ارتباط هم به خاطر همدوره و همدرس بودن با آقای هسادی خامنه ای بود. این ماجرا مربوط به سال ۴۶ و ۴۷ است. من در سال ۴۶ قبل از تاجگذاری شاه، مدت شش ماه زندان بودم و بعد از زندان با آیت الله خامنه ای آشنا شدم. اولین درسی که ایشان به عنوان درس تفسیر دادند، در مسجد صدیقی ها در بازار سرشور بود. این مسجد را پدر بزرگوار ایشان ساخته بودند. از این کلاس استقبال زیادی شد و جا کم بود و مدرسه میرزا جعفر منتقل شدیم و این کلاس تا سال ۵۴ ادامه پیدا کرد.

دستور جلسات چه بود؟

بیشتر جلسات سیاسی بودند که جریانات و مکاتب سیاسی را به طور مخفیانه تدریس می کردند. شهید هاشمی نژاد هم با این مباحث در ارتباط بودند. آیت الله طیبی روی جنبه تبلیغ و کیفیت سخنرانی ها بحث می کردند. بحث های سیاسی مورد اشاره شهید هاشمی نژاد تحلیل مسائل سیاسی روز بود.

در سال ۴۷ زلزله طیبی و فردوس رخ داد. نقش شهید هاشمی نژاد در آن زلزله چه بود؟

آیت الله خامنه ای، آیت الله طیبی و شهید هاشمی نژاد در آنجا به عنوان طرفداران خط امام تشکیلاتی را در آنجا درست کردند. من در مشهد بودم و در آنجا حضور نداشتم، ولی دوستان دیگری مثل آقای کامیاب و آقای موسوی زنجانی و آقای فرزانه آنجا بودند.

در سال ۵۴ شما و شهید هاشمی نژاد با هم در زندان بودید. پیرو چه اتفاقی این دستگیری پیش آمد؟

در سال ۵۴ به دنبال درس تفسیر مقام معظم رهبری در مدرسه میرزا جعفر، بعد از درس یکی از مامورین آمده بود تا اعلامیه امام را از روی تابلوی اعلانات مدرسه بکنند که درگیری بین طلاب و مامورین رخ داد و درگیری از داخل مدرسه به صحن عتیق راه پیدا کرد و زائرین به دفاع از طلاب پرداختند. طلاب و بازاری ها و زوار، مامورین را تکت زدند و آنها فرار کردند و بعد رفتند با ماموران شهرپانی و زاندارمری و ساواک برگشتند و ۲۰ نفر از طلاب را دستگیر کردند که در راس آنها شهید هاشمی نژاد و آیت الله طیبی بودند. گمانم در سالگرد شهادت آیت الله سعیدی بود و از طریق شنود تلفنی این دو تن پی بردند که آنها سرمدار این قضیه هستند و دستگیرشان کردند. بنده را نه در ارتباط با این موضوع، بلکه برای قضیه دیگری برای مرتبه سوم دستگیر کردند و در زندان به آنها پیوستم.

وضعیت مجاهدین خلق با دیگر گروه ها در زندان در سال های ۵۴ به بعد چگونه بود؟

در زندان چند گروه بودند، یکی گروه آقای عسکراولادی بودند که بقایای فدائیان اسلام و هیئت های مؤتلفه بودند و آنها را از تهران به مشهد منتقل کرده بودند. یک عده هم از سران منافقین بودند مثل مهدی ابریشمچی، احمدی، فیروزیان که آنها را هم از تهران منتقل کرده بودند. یک گروه دیگری هم بودند که

تصور نمی کردند که مردم ایستادگی کنند و فکر می کردند تیر هوایی که بزنند، مردم پراکنده خواهند شد، ولی هر چه تیر هوایی زدند، مردم نرفتند و برای اینکه مسیر ماشین را باز کنند، مردم را به رگبار بستند که عده ای شهید شدند.

شهید هاشمی نژاد در منبر آن شب و شب های قبل در مورد لزوم عدم شرکت زنان در انتخابات صحبت کردند، در حالی که بعدها و به ویژه پس از انقلاب، حقوق بی شماری، از جمله شرکت در انتخابات را برای زنان لازم دانستند. علت این تغییر عقیده و روش چه بود؟

در نظام طاغوتی زن را به عنوان ملعبه و وسیله ای برای شهوترانی مردان مطرح می کردند و می خواستند شان زن را پانین بیاورند و به تعبیر حضرت امام می خواستند کلاه لگنی سر زنان بگذارند. رضاخان اصلا نمی دانست که روحانیت را با «ت» می نویسند یا با «ط»، این بود که روحانیت در مقابل این تهاجم فرهنگی که اساس جامعه و خانواده ها را مورد حمله قرار داده بود، با تمام قدرت ایستاد، اما در نظام جمهوری اسلامی اینها از حقوق زن

هنگامی که جلال آل احمد از دنیا رفت، شهید هاشمی نژاد، آیت الله خامنه ای و آیت الله طیبی در مسجد حاج ملاهاشم به عنوان بزرگداشت و قدردانی از نویسنده ای که وابستگی به روحانیت داشته، مجلس یادبودی را برگزار کردند. در آن جلسه شهید هاشمی نژاد سخنرانی و از جلال آل احمد دفاع کرد. در آن زمان کسی جرئت نمی کرد از این کارها بکند و این از بیداری و شهامت و هوشیاری یاران امام بود.

از جایگاهی که زن به عنوان کانون خانواده و عنصری تاثیر گذار در تاریخ دارد، دفاع کردند.

چه کسانی با شهید هاشمی نژاد در زمینه های مبارزاتی همکاری می کردند؟

یساران امام از ۲۰ نفر تجاوز نمی کردند و از ظیف های مختلف هم بودند. بنده بودم، شهید کامیاب بود، شهید موسوی قوچانی بود، آقای فرزانه بود، آقای صادقی کاشمیری بود، آقای صادقی گنابادی بود، آقای دژ بود، آقای غزالی بود، آقای مجد بود و آقای دیگری که اسمش در ذهنم نیست و آشوری بود، آقای هادی خامنه ای بود که این مجموعه روحانیت مبارز و طرفداران امام و مرتبط با سه شخصیتی بودند که عرض کردم و مخفیانه فعالیت می کردند. آقای مصباح عاملی و آقای سبحانی هم بودند.



جلال آل احمد



دادند که بدون برنامه‌ریزی و سازماندهی نمی‌توان اهداف امام را محقق کرد، لذا تصمیم گرفته شد دفتر حزب جمهوری اسلامی در مشهد نیز دایر گردد. اولین دبیر کل حزب جمهوری اسلامی در مشهد شهید هاشمی نژاد بود که نقش تعیین‌کننده و تأثیرگذاری داشت. جلسات کلان می‌گذاشت، مسائل آموزشی، مسائل عقیدتی، مسائل سیاسی در کانون‌های حزب مطرح می‌شدند و ایشان نقش بی‌بدیل و بی‌نظیری داشت. ایشان سعی می‌کرد از حزب به عنوان کانونی برای مبارزه با جریان‌های انحرافی، ملی‌گراها، انجمن حجتیه و گروه‌هایی که معارض با خط امام بودند، استفاده کند و به‌حق چراغ روشنی بود که بر تارک انقلاب می‌درخشید و به جوانان آگاهی و تحرک می‌داد. ایشان در جبهه‌های جنگ هم با سخنرانی‌های پرشور خود تأثیرگذار بود.

اغلب کسانی که در مبارزات شرکت داشتند، پس از پیروزی انقلاب عهده‌دار مناصب اجرایی شدند، ولی شهید هاشمی نژاد جز دبیری حزب جمهوری اسلامی نقش دیگری را نپذیرفتند. آیا علت این امر را می‌دانید؟

علتش این بود که می‌گفت نقش روحانیت آموزش و تربیت مردم و ارتقای سطح آگاهی آنهاست. مردم آن روز از ولایت فقیه و جمهوری اسلامی تصویری نداشتند و این باران امام بودند که ابعاد آن را بازگو و تبیین می‌کردند. ایشان سعی می‌کردند با آگاهی دادن به مردم، آنها را در صحنه نگه دارند و دلیل نپذیرفتن منصب اجرایی این بود که چنین کاری را وظیفه و رسالت خود می‌دانستند و پیوسته دنبال کادرسازی و تربیت عناصر انقلابی بودند. ایشان روی تربیت و آموزش انسان‌ها بیشتر تکیه داشتند.

آیا در جرایم سفرهای خارجی شهید هاشمی نژاد هستید؟ قطعا ایشان به عنوان دبیر حزب سفر می‌کردند، چون سمت اجرایی که نداشتند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فقط یک سفر به لیبی داشتند برای شرکت در سالروز پیروزی سرهنگ قذافی در لیبی که خود را به صورت چهره‌ای انقلابی مطرح کرده بود، رفتند و در آن مراسم شرکت کردند. ایشان این سفر را از طرف حزب جمهوری رفت. از جزئیات سفر و برخوردها با سرهنگ قذافی و همین‌طور از سفر ژاپن خبر ندارم، چون به‌شدت درگیر مسائل حزب بودم.

سمت شما در حزب چه بود؟

من عضو شورای انقلاب مرکزی حزب و همزمان در آستان قدس، مسئول تبلیغات بودم و نیز در کمیته مرکزی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مشاور فرماندهی کل کمیته بودم و با دادگاه انقلاب اسلامی هم همکاری می‌کردم، چون پرونده‌های ساواکی‌ها و حزب رستاخیز و رکن ۲ ارزش، همه آنجا جمع شده بود و مسئولیتش به عهده من بود.

از شهادت ایشان چگونه باخبر شدید؟

ما خیلی با ایشان گرم و صمیمی بودیم و این دوستی به قبل از انقلاب برمی‌گشت، ایشان در سال ۵۹ همراه با آیت‌الله خامنه‌ای به مکه رفته بود و در سال ۶۰ هم همراه با آیت‌الله طوسی رفته. شبی که در آستان قدس با ایشان ملاقات کردم، گفتند ان‌شاءالله که این سفر شما موفق باشد و اگر ان‌شاءالله ما زنده ماندیم و شهید نشدیم، همدیگر را خواهیم دید. پیوسته آماده شهادت بودند. در سخنرانی‌های پرشور و حرارت و انقلابی خود پیوسته از شهادت سخن می‌گفت. بعد من گفتم: «آقای هاشمی نژاد!

احساس من این است که شما بعد از پیروزی انقلاب خیلی پخته‌تر شده‌اید. آن روزها وقتی می‌گفتیم بیانیته سخنرانی، می‌گفتید جمعیتش چطور است، ولی حالا وقتی می‌گوئیم بیانیته، می‌گوئید ده نفر هم باشند، می‌ایم و صحبت می‌کنم.» می‌گفت: «این خاصیت انقلاب است که انسان را مخلص می‌کند». هفتم مهر بود که ما در مکه بودیم و خبر شهادت ایشان را شنیدیم و در بغه‌م‌ماسمی را برگزار کردیم که همه روحانیون و مردم شرکت کردند. شهادت ایشان ضایعه‌ای برای اسلام و مسلمین بود. ایشان یک عنصر فعال و جان برکف، دارای دغدغه، دارای احساسات و دشمن‌شناس و دیده‌بانی دقیق برای انقلاب بود و دشمن از هر طرف که حمله می‌کرد، ایشان می‌شناخت و با او مقابله می‌کرد. ■

شهید هاشمی نژاد یک انسان پر انرژی، پر درد، پر دغدغه و سیاستمدار آگاهی بود که خطوط دشمن را خیلی خوب می‌شناخت و لذا خیلی حساس بود. از جمله در روزهای اولی که طاهر احمدزاده استاندار خراسان بود، گفته بود که امام را سانسور کرده‌اند و نمی‌گذارند مسائل به گوش ایشان برسد، لذا شهید هاشمی نژاد در یک راه‌پیمایی میلیونی که در مشهد تشکیل شد، شدیداً به استاندار حمله کرد.

بررسی گفتند شما درست فهمیده‌اید و ما تا به حال متوجه ریا و نفاق آنها به این شدت نشده بودیم.

چرا کمون روحانیت با کمون آقای عسگر اولادی که در یک مسیر فکر می‌کردند، یکی نشدند؟

چون روحانیون هم پرونده بودند و می‌خواستند مستقل باشند و با گروه دیگری پیوند نداشته باشند. تقابل فکری در بین این دو کمون وجود نداشت و اتفاقاً با هم خیلی صمیمی بودند. به عنوان نمونه در سال ۵۷، در روز عید فطر قرار شد دسته جمعی نماز بخوانیم. گروه آقای عسگر اولادی، منافقین را نجس می‌دانستند و آنها هم اینها را اصحاب ملاقه و مقدس و خشک می‌دانستند. ما هم از منافقین جدا شده بودیم. فکر کردیم کسی را برای امامت نماز عید فطر انتخاب کنیم که همه گروه‌ها قبول داشته باشند. قرار شد آقای ابطی این کار را بکند و ما برای اینکه نشان بدهیم که همه گروه‌های مذهبی داخل زندان در مقابل کمونیست‌ها و چریک‌های فدائیان و رژیم، یکپارچه هستیم، دسته‌جمعی نماز عید فطر را اقامه کردیم که رژیم خیلی ترسید و دور زندان را محاصره کرد. ما هم نمازمان را خواندیم و به سلول‌هایمان برگشتیم.

از اولین همکاری‌های شما با شهید هاشمی نژاد در بعد از انقلاب، همکاری در تأسیس حزب جمهوری است. در این مورد نکاتی را بیان کنید.

شهید هاشمی نژاد یک انسان پر انرژی، پر درد، پر دغدغه و سیاستمدار آگاهی بود که خطوط دشمن را خیلی خوب می‌شناخت و لذا خیلی حساس بود. از جمله در روزهای اولی که طاهر احمدزاده استاندار خراسان بود، گفته بود که امام را سانسور کرده‌اند و نمی‌گذارند مسائل به گوش ایشان برسد، لذا شهید هاشمی نژاد در یک راه‌پیمایی میلیونی که در مشهد تشکیل شد، شدیداً به استاندار حمله و اعلام کرد که در خانه امام به روی همه باز است و همه می‌توانند از کانال‌های مختلف با امام تماس داشته باشند و این نوع حرف‌ها، توطئه دشمن است. همین سخنرانی شدیدالحن و موضع‌گیری صریح سیاسی باعث سقوط طاهر احمدزاده شد.

شهید هاشمی نژاد نسبت به مسائل سیاسی فوق‌العاده حساس بود. بعد از پیروزی انقلاب، روحانیون انقلابی مشهد از طریق آیت‌الله خامنه‌ای که با روحانیون مبارز تهران از جمله شهید مطهری و شهید بهشتی در ارتباط بودند، در آن زمان تشخیص

مجموعه‌ای را درست کرده و اسمشان را کمون گذاشته بودند و بقیه را هم می‌گفتند کمون آقای عسگر اولادی، کمون روحانیون که روحانیون جدا و هم‌بند و هم پرونده آیت‌الله طوسی و شهید هاشمی نژاد بودند و ده بیست نفری می‌شدند. یک گروه هم چریک‌های فدائیان خلق بودند. حاکمیت و سیطره بر زندان بیشتر به دست منافقین بود، هر چند آن چهره‌ای را که باید از خود نشان بدهند، در زندان تاحدی ناشناخته بود و لقبی که به نام «منافقین» به آنها دادند، واقعا با مسامحت، چون آنها در چهره دین و مذهب و دفاع از ارزش‌ها، مقاصد خودشان را پیش می‌بردند. من و عباس موسوی موقعی که به زندان آمدیم، از آیت‌الله طوسی و شهید هاشمی نژاد پرسیدیم که بهتر است کجا باشیم و آنها صلاح دیدند که ما در درون منافقین باشیم تا وقتی دانش‌آموزان و دانشجویان را از بیرون می‌آورند، تأثیرگذار باشیم، لذا ما با اینها بودیم و بعد جدا شدیم.

چون شما در داخل کمون منافقین بودید، طبیعتاً متوجه نقاط افتراق آنها با شهید هاشمی نژاد و آیت‌الله طوسی می‌شدید؟ این نقاط افتراق کدام بودند؟

من خودم وقتی به زندان رفتم، شناخت وسیع و کامل و همه جانبه‌ای از منافقین نداشتیم. حتی بیرون که بودیم مدافع آنها بودیم و دانما اعلامیه‌های آنها را پخش می‌کردیم. وارد زندان که شدیم، همه تصوراتمان ریخت، برای اینکه اولاً متوجه شدیم که آنها کمونیسم را برتر از اسلام می‌دانند. همه تعالیم آنها بر اساس خط و خطوط مبتنی بر اندیشه‌های مارکسیسم بود، اگر چه رنگ و لعاب مذهبی داشت و به شعارهایشان رنگ و لعاب اسلامی می‌دادند، اما محتوای آنها افکار کمونیستی بود. برای مثال کتاب شناخت آنها بر اساس چهار اصل دیالکتیک نوشته شده بود. یک طلبه جوان که با قرآن و معارف اسلامی، خوب آشنا شده بود، تعارض شناخت و ماتریالیسم تاریخی را با اسلام به خوبی درک می‌کرد و با راجع به اقتصاد، زیربنای اقتصاد آنها همان اقتصاد سوسیالیستی بود و محسوس و زکات و انفاق و این مسائل را قبول نداشتند. حتی با آیت‌الله خامنه‌ای که سنگ‌پردازی از او را به سینه می‌زدند، به‌شدت مخالف و به‌تر سیاست بدون روحانیت معتقد بودند. من قبلاً می‌دیدم که بالای اعلامیه‌هایشان می‌زدند فضل‌الله المجدادین... و امام حسین (ع) را به عنوان عنصری انقلابی معرفی می‌کردند، ولی وقتی به زندان رفتم، دیدم که اینها برای مقاصد ماتریالیستی خود یک روکش اسلامی تهیه کرده‌اند. گاهی از آیات قرآن و گاهی از نهج‌البلاغه برای مستند کردن حرف‌هایشان مطلب می‌آوردند. من در روزهای اول وقتی حرف‌های دردمندان آقای عسگر اولادی را می‌شنیدم که می‌گفت اینها اصلاً وحی را هم قبول ندارند و این برای من اصلاً قابل باور نبود، ولی وقتی وارد کمون آنها شدم و از نزدیک با آنها نشستیم و برخاستیم، پی به حرف آقای عسگر اولادی بردم. شاه هم اگر می‌گفت مارکسیست اسلامی، چون او می‌گفت قبول نداشتیم، و گرنه تعبیر درستی بود. اینها کسانی بودند که در واقع مارکسیست بودند. در همین مشهد فردی بود به نام منصور بازرگان که در زندان تفسیر قرآن می‌گفت، ولی بعد مارکسیست شد. قرآن را هم بر اساس همان اصول دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی تبیین می‌کرد.

شما ظاهراً یک بار هم با آقای عسگر اولادی و شهید هاشمی نژاد جلسه‌ای داشتید. در آنجا چه صحبت‌هایی شد؟

آنچه که یادم هست، روزی که آیت‌الله طوسی می‌خواستند در سال ۵۶ از زندان آزاد شوند، جلسه‌ای داشتیم و گفتیم ما که در درون منافقین هستیم، افکار آنها را بهتر از دیگران شناخته‌ایم. شهید هاشمی نژاد و آیت‌الله طوسی گفتند وقتی فیروزیان که رابط منافقین با ما بود، می‌آمد و با ما صحبت می‌کرد، نمی‌توانست به سئوالات ما پاسخ بدهد. مثلاً راجع به امام زمان (عج) که سؤال می‌کردیم، جواب می‌داد که هنوز سازمان در این مورد تحقیق نکرده و به نتیجه نرسیده. ما هم پی برده‌ایم که اینها به روحانیت و به خط امام هیچ اعتقادی ندارند. ما به شهید هاشمی نژاد گفتیم که اینها علیه روحانیت و امام حرف‌هایی شسیبه به حرف‌های کمونیست‌ها می‌زنند و کاملاً مخالف خط امام هستند. البته وقتی به آنها می‌گفتیم، به‌کلی انکار می‌کردند. شهید هاشمی نژاد گفتند که من تحقیق می‌کنم و پس از

